

# جنایت و مکافات

فئودور داستایفسکی

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

ترجمہ

مہری آہی



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی



## دیباچه

چه چیز می‌تواند در نظر من شگفت‌انگیزتر،  
نامنتظرتر و غیرحقیقی‌تر از خود حقیقت باشد؟  
«داستایفسکی»

بحث درباره‌ی داستایفسکی و آثارش به‌طور شایسته، کاری است دشوار که از عهده‌ی این مختصر برون است. غالباً داستایفسکی را فقط داستان‌سرا می‌دانند، در حالی که وی در حقیقت یکی از مفکران بزرگ و فلاسفه‌ای است که مطالب و افکار پیچیده و عمیق خویش را به‌صورت داستان مطرح کرده‌است و نه تنها در روانکاوی و رمان‌نویسی کشور خود بخش جدیدی گشوده، بلکه اندیشه و شیوه‌ی کارش در تمام مغرب‌زمین تأثیری عمیق بر جای گذارده‌است. نام او در میان نویسندگان بزرگ قرن نوزدهم روسیه، که بحق موجب اعجاب و تحسین اروپا قرار گرفته‌اند، یکی از مشهورترین و جالب توجه‌ترین نامهاست و از نویسندگان معدود آن زمان است که در کشورهای دیگر محبوبیت روزافزون دارد.

زندگی‌اش مانند نوشته‌هایش شگفت‌انگیز و آکنده از رویدادهای عجیب و غم‌انگیز است. فنودور داستایفسکی بر خلاف تالستوی و غالب نویسندگان بزرگ روس هم‌زمان خود، که غالباً از اعیان یا نجیب‌زادگان بودند، از خانواده‌ای متوسط برخاست. پدرش پزشک و دوستدار علم و ادب بود و در خانواده‌ی خود زمینه‌ی مناسبی برای پرورش قوای فکری اطفال خود فراهم ساخت. میخائیل پسر ارشد و برادر بزرگ فنودور نیز از ادیبان بنام زمان خود و از مترجمان زبردست آثار شیئِر و گوته، و ناشر مجلات مهم زمان و دوران بود.

فنودور از کوچکی لاغر و پریده‌رنگ و عصبی‌مزاج بود. حساسیت او از همان ایام به‌قدری بود که وی را گاه‌گاه دچار کابوسهای سخت می‌ساخت. هر چند علائم این ناتوانی با رشد او کم‌کم از میان رفت اما پس از سالها به‌صورت بیماری صرع‌گریبان وی

را گرفت و تا آخر عمر راحتش نگذاشت. داستایفسکی از اوان جوانی با تاریخ و ادبیات ملت خود و با آثار بسیاری از نویسندگان خارجی آشنایی نزدیک یافت. تحصیلات مقدماتی را در یکی از بهترین آموزشگاههای مسکو بپایان رسانید و در پانزده سالگی وارد آموزشگاه عالی مهندسی پترزبورگ گردید. ضمن کسب معلومات فنی به مطالعه ادبیات، که در آن روزها مورد علاقه دانشجویان فنی و نظامی بود، مشغول شد. فنودور آموزشگاه عالی مهندسی را با موفقیت بپایان رسانید و در اداره‌ای استخدام شد. اما کار مهندسی و نظام، با روح او سازگار نیامد و پس از یک سال خدمت، بی آنکه دلیل قانع‌کننده‌ای داشته باشد، از شغل دولتی کناره گرفت و بدون هدف به زندگی در پترزبورگ ادامه داد.

پس از یک سال، در ۱۸۴۵ نخستین اثر خود، یعنی رمان کوتاه بیچارگان را نوشت و به راهنمایی یکی از دوستانش آن را به نکراسف<sup>۱</sup> شاعر بزرگ و ناشر یکی از بهترین مجله‌های روسی آن روزگار داد تا چنانچه قبول افتد بچاپ رساند. نکراسف مجله خود را به کمک و همکاری بلینسکی<sup>۲</sup> متفکر و منتقد ادبی مشهور منتشر می‌کرد. داستان نویسنده جوان چنان مورد توجه نکراسف و بلینسکی قرار گرفت که ساعت چهار پس از نیمه شب نکراسف همراه با دوست داستایفسکی شتابان و تحسین‌کنان به سراغ وی، که از بیخوابی به تماشای شب روشن و زیبای پترزبورگی مشغول بود، آمدند و به او نوید موفقیت دادند. بلینسکی نیز که ابتدا با تردید نوشته فنودور جوان را به دست گرفته بود، در نخستین ملاقات با نویسنده بیست‌ساله، وی را بیش از حد معمول ستود و سپس مقاله‌ای درباره این اثر و تازگی و اهمیت آن منتشر کرد. داستان بیچارگان به عنوان رمان در ژانویه ۱۸۴۶ در «مجموعه پترزبورگ» چاپ شد و نام داستایفسکی در ردیف اسامی نویسندگان بزرگ آن روزگار زینت بخش صفحات یکی از مهمترین نشریات ادبی گردید. داستایفسکی از این پس مکرر از پشتیبانی و محبت بلینسکی برخوردار بود و بنظر می‌رسید که زندگی خوش و موفقیت‌آمیزی در انتظارش باشد.

در سال ۱۸۴۹ فنودور داستایفسکی ناگهان به جرم شرکت در توطئه‌ای سیاسی دستگیر گردید و به یکی از مخوفترین زندانهای مجرمان سیاسی پترزبورگ سپرده شد. جرم نویسنده جوان در واقع شرکت در جلسات بحث گروهی از جوانان آزادیخواه (لیبرال) بود که به سرکردگی پتراشفسکی<sup>۳</sup> اداره می‌شد. بنا بر گفته خود داستایفسکی وی فقط در بحثهای سیاسی و ادبی و اجتماعی آنان شرکت جسته بود و یکی دو بار نیز

1. Nekrassof

2. Belinsky

3. Petrashefsky

آثاری از منتقدینی چون بلینسکی در این اجتماعات خصوصی خوانده بود. با اینکه گناه نویسنده جوان ذنب لایغفری نبود اما حکم درباره او چنین صادر شد: «ستوان مهندس بازنشسته، فتودور داستایفسکی بیست و هفت ساله، به دلیل شرکت در توطئه‌های جنایتکارانه و پخش نامه‌های جسورانه و خالی از ادب درباره کلیسای روس و قوای عالی کشور و نیز به موجب پخش نوشته‌هایی که در چاپخانه‌های خصوصی علیه دولت تنظیم می‌گردیده‌است، به تیرباران محکوم می‌گردد».

روز ۲۲ دسامبر ۱۸۴۹ داستایفسکی به اتفاق سایر اعضای گروه پتراشفسکی از قلعه پتروپاولفسک<sup>۱</sup> به میدان سمیونفسکایا<sup>۲</sup> که محل اعدام بود منتقل گردید. پس از قرائت حکم اعدام و پوشانیدن پیراهن سفید بر تن مجرمان، مراسم مذهبی پیش از مرگ اجرا شد. شمشیرهای آنان را به عنوان سلب هر نوع حقوق اجتماعی بر فراز سرشان شکستند و گروه اول محکومان را برای تیرباران شدن به ستون بستند. (داستایفسکی در گروه دوم بود) پس از صدای طبلی که ناگهان بگوش رسید، محکومان پای ستون را بر خلاف انتظار به پیش بقیه مجرمان بازگرداندند و فوراً فرمان جدید تزار<sup>۳</sup> را مبنی بر تبدیل حکم اعدام به حبس یا اعمال ساقه و تبعید به سبیری، خواندند.

داستایفسکی ماجرای این داستان را در نامه‌ای به برادر محبوب خود میخائیل، که او نیز ابتدا زندانی، ولی بزودی آزاد شده بود، به تفصیل شرح داده‌است و همچنین وصف حال محکوم به اعدامی را که بیش از چند لحظه به زندگی‌اش باقی‌نمانده‌است و تمام احساسات و عوالمی را که بر چنین شخصی می‌گذرد، استادانه در کتاب معروف ابله منعکس ساخته‌است.

بنا بر فرمان جدید تزار، داستایفسکی مدت پنج سال از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۴ را در زندان مجرد امسک<sup>۴</sup> به کارهای اجباری گذراند و در این مدت تنها مونس و همدم وی کتاب مقدس انجیل بود که برای مطالعه به کلیه زندانیان داده می‌شد.

از ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۹ که هنوز محکوم به تبعید بود، مدتی به عنوان سرباز ساده و سپس با درجه افسری در یکی از شهرهای سبیری مشغول خدمت شد. سالهای زندان و تبعید که ده سال از بهترین ایام عمر نویسنده را در برداشت اثری محوشدنی در روحیه و زندگی داستایفسکی بر جای گذاشت. ضعف و کسالت وی در این سالها شدت یافت و بنا به گفته خود او اولین حمله صرع در یکی از اردوهای کار اجباری بر وی مستولی شد.

1. Petropavol'sk

2. Semionovskaya

3. Tzar

4. Omsk